

بحثی در علم کلام

اثر دکتر روح الله عالمی

از: دانشگاه تهران

چکیده

ادیان الهی که همه بر صراط واحد استوارند و هدایت انسان را جستجو می‌کنند همواره به زبان عامه مردم بیان شده‌اند، اما در ورای این ظاهر، باطنی دارند که خواص را نیز در هر درجه ای که هستند از زلال معرفت و حقیقت بهره مند می‌سازند.

این ویژگی باعث شده تا در سراسر تاریخ ادیان مباحثات و مناظرات فکری گوناگونی شکل گرفته و مؤمنین به راه خدا و شیفتگان معرفت را به ارائه راههای مختلف برای دستیابی به حقیقت رهنمون سازد. علم کلام در چنین شرایطی پا به عرصه دانش گذارد تا ساحت دین را از لوث انحرافات فکری منزله بدارد و دین را آنگونه که باید شناخته شود و به دور از القائات نابجای فکری به انسان بشناساند.

دین شریف اسلام نیز از این قاعده مستثنی نبوده و اندکی بعد از پیدایش و تثبیت از جوانب مختلف مورد قضاوت قرار گرفته است و از همان زمان هم متکلمین مسلمان برای تعیین حدود و ثغوری که حافظ حریم آن باشد پایه میدان گذاردند و برای صیانت از مقدسات بر آن شدند تا خود دین را به تصویر بکشانند.

اما شگفت آنکه در میان خود متکلمین نیز در تبیین مسائل اختلاف نظر پیدا شده و علم کلام خود محل مناقشه قرار گرفت و این نیز به نوبه خود موجب پویایی، پیشرفت و تحول عظیم در این علم گردید. جدال همیشگی میان کلام و فلسفه هم از مهمترین مسائل مربوط به دین و دین شناسی است که باید در جای خود مورد بررسی قرار گیرد.

مقاله حاضر، تحقیقی است راجع به علم کلام اسلامی که در آن سعی شده از ابعاد مختلف به این موضوع نگریسته شود و از زوایای مختلف مورد دقت قرار گیرد. مراجعه به آراء علمای بزرگ اسلامی نیز به گونه ای است که در پایان به خواننده امکان قضاوت در مسأله را خواهد داد.

والحمد لله رب العالمین

مقدمه :

از همان آغاز پیدایش دین بحث عقل و شرع آغاز گشت. شاید داستان حضرت آدم و ابلیس و تمرد ابوالبشر از دستور صریح خداوند به وسوسه شیطان را نیز بتوان در این بحث گنجانند. ولی آنچه مسلم است اینکه انسان همواره در برابر این سؤال قرار گرفته که آیا عقل او می تواند راه نجات و حقیقت را به او نشان دهد؟ و یا برای رسیدن به آن باید به مبدایی فراتر از عقل که همان دین است متکی باشد؟ و گروهی را نیز عقیده بر این است که مگر عقل مخلوق یا آفریده همان خدایی نیست که دین را برای نجات انسانها فرستاده است؟ پس چگونه ممکن است میان آن دو تعارضی وجود داشته باشد.

بهر تقدیر، بعد از نزول ادیان بزرگ و خصوصاً از زمان مسیحیت به بعد، دامنه این بحثها وسعت بیشتری گرفت و با توسعه معارف بشری همیشه این سؤال باقی بود که عقل و دین چه رابطه ای باهم دارند؟ آیا متدین بودن به معنی کنار گذاردن عقل و حداقل بی اعتنایی به آن است و یا عقل راهبر واقعی انسان، حتی به دین است؟ این مهم خصوصاً در مواردی که تعارض نظری در بحثها پیش می آمد بیشتر خود را نشان می داد. بحثهایی راجع به توحید خدا، صفات او، و معاد، معجزه، عصمت و... همه به دلیل عمق و پیچیدگی محل اختلاف واقع شدند و حکماء و فلاسفه سعی می کردند به یاری عقل الهی راه صواب و ثواب را بیابند و چه بسیار که

در این تلاش در مقابل نصّ و ظاهر آیات قرار می‌گرفتند و از همینجا بحثهای دیگری پیش می‌آمد که دیگران همه آنها را بدعت و نوعی تفسیر به رأی می‌شمردند. در این میان علم کلام پیدا شد تا شاید راه نجاتی باشد برای آنان که دین را آنطور که خداوند متعال فرستاده بود جستجو می‌کردند. به نظر این گروه، خداوند قدرت فهم را به بشر داده و آنچه را که او باید بداند در قالب دین ارسال نموده و برای فهم دین نیازی نیست تا جز به دین رجوع گردد. هر آنچه که باید بدان معتقد بود در دین مشخص شده و عقل را جز این کاری نیست که همانها را به صورت مستدل و قابل فهم برای انسانها عرضه نماید و برین ترتیب علم کلام با هدف دفاع و اثبات موضوعات بر شمرده در ادیان قوت گرفت و همواره هم مورد حمایت عامّه مردم بود. در اینکه کلام به معنای دقیق علم هست یا نه، نظرات مختلفی وجود دارد. آنان که تمایز علوم را به تمایز موضوعات آنها دانسته و هر علم را با موضوعش تعریف می‌کنند، البته معتقدند کلام علم مستقل نیست، چرا که موضوع واقعی ندارد تا درباره اعراض ذاتی آن به بحث بنشینند، درست مثل فقه یا حقوق. اینان کلام را مجموعه مباحث مستقل و مفیدی می‌دانند که هر یک به تبیین و توضیح موضوعی مستقل می‌انجامد. در مقابل گروه دیگری هستند که کلام را علمی مستقل بر شمرده و آن را برتر از فلسفه می‌دانند.

آنچه مسلم است اینکه چه نظر گروه اول درست باشد و چه نظر دوم، در اهمیت علم کلام و تأثیر مستقیم آن در فهم حقایق و دین و حتی پیشرفت فلسفه، تردیدی نمی‌توان نمود. نزاع علمی شیرین و مقدسی که در طول تاریخ میان حکما و متکلمین رخ داده ثمراتش بیش از معایبش بوده و تعالی دین را به همراه داشته است. این مهم در معارف اسلامی بیش از سایر ادیان خود را نشان می‌دهد و تلاش بی‌وقفه دو گروه موجب شده تا شناخت دین الهی هر روز بیشتر از روز پیش گردد. از این رو، لازم است تا علم کلام در تفکر اسلامی بیش از پیش مورد توجه قرار

گیرد و اگر چه بسیاری از علما معتقدند که بعد از مرحوم خواجه نصیر، میان کلام و فلسفه پیوندی به وجود آمده است، اما با اینحال نمی‌توان منکر تمایز این دو علم شد. بدین جهت در این مقاله سعی شده تا علم کلام اسلامی از زاویه ای جدید و با تکیه بیشتر بر نظرات بزرگان مورد بررسی قرار گیرد. استناد به اقوال این بزرگان به گونه ای است که خواننده محترم تقریباً از شرح و تفسیر بی‌نیاز بوده و خود به خود به جمع بندی لازم دست خواهد یافت. موضوع، روش فایده و جایگاه این علم در میان سایر علوم و تفاوت آن با فلسفه از جمله مباحثی است که در این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت.

تعریف علم کلام:

تعریف صحیح هر علم، وابسته به دانستن موضوع آن است. چراکه هر علمی از عوارض ذاتی موضوع خود صحبت می‌کند. اینکه آیا کلام موضوع حقیقی دارد یا نه، محل بحث است. ولی حتی اگر نتوان موضوع حقیقی برای آن بر شمرد، این امر مانع از تعریفی صحیح از این علم نخواهد بود. در این مواقع، معمولاً یک غرض و هدف واحد را اعتباراً منشاء تعریف قرار می‌دهند. حاج ملاهادی سبزواری (ره) کلام را «علم به مسائل و قواعدی که نتیجه اش توانایی بر اثبات اصول دین و دفع شبهات با دلیل و برهان و تطبیق آن قواعد عقلیه است» می‌داند^(۱) و تفتازانی آن را «علمی که به احکام اصلی یعنی اعتقادی متعلق است علم توحید و صفات (کلام) نامیده می‌شود» می‌داند^(۲). قاضی عضدالدین ایجی نیز تعریفی شبیه به آنچه که حاجی سبزواری بیان نمود ارائه داده است.^(۳) ابوحنیفه نیز کلام را فقه الاکبر نامیده و در کتاب مجمع السلوک به آن نام علم نظر و استدلال و نیز علم توحید و صفات داده است.^(۴) اما ابن خلدون در کتاب خود ضمن تعریف علم کلام فایده ای از آن را نیز ذکر می‌کند. به گفته وی^(۵) «کلام علمی است که به وسیله ادله عقلی، عقاید

ایمانی و دینی را اثبات می‌کند و دلایل گروهی از گذشتگان را که در اعتقادات خویش راه خطا پیموده‌اند را رد می‌کند. «اما تعریفی که مرحوم شیخ طوسی ارائه داده است از بقیه دقیق تر است ایشان می‌فرمایند: (۶) «علم کلام گفتگو از عقاید دینی و اثبات آن از مفاهیم اولیه مورد قبول خردمندان بر طبق اصول منطقی و بر پایه افکار درست و گاهی جدلی می‌باشد.» در این میان مرحوم ملا عبد الرزاق لاهیجی به طور مبسوط به تعریف این علم پرداخته (۷) و ابعاد مختلف قضیه را مورد بررسی قرار داده است. میر سید شریف جرجانی نیز در تعریف کلام می‌گوید: (۸) «علمی است که بحث می‌شود در آن از ذات و صفات خداوند و احکام ممکنات از مبدأ و معاد بر طبق قانون اسلام و قید اخیر برای این است که علم الهی و فلسفه الهی را از تعریف خارج کند.» دیگران نیز کم و بیش همین را گفته‌اند. مرحوم استاد مطهری هم با آنکه کلام را علم حقیقی نمی‌دانستند، این علم را بر اساس غایت و هدف تعریف نموده و فی الواقع آنچه را که بزرگان پیش از این گفته بودند، پذیرفته‌اند. (۹)

پیدایش علم کلام در معارف اسلامی:

در میان صاحب نظران، در مورد زمان پیدایش علم کلام، اختلاف آراء زیادی وجود دارد. به طور کلی در اینجا دو نظریه مهم وجود دارد: یکی اینکه کلام آغاز مشخصی دارد و در زمان خاصی و بنا به دلایل خاصی پیدا شده است و دیگر اینکه این علم به مرور و با توجه به تحولات پیش آمده در اسلام شکل گرفته است. (منظور از پیدایش تدریجی، تکامل این علم در بستر زمان نیست، بلکه منظور شرایطی است که به مرور جامعه را به پایه گذاری این علم وادار ساخت.)

گروه اول باید تحولاتی را که منجر به پیدایش اولین فرقه کلامی شد تبیین نمایند و بعد شکل گیری سایر فرقه‌ها را توضیح دهند و گروه دوم باید به تشریح مجموعه

شرایطی که این علم را به وجود آورد و بعد به فرقه‌های گوناگونی تبدیل شد، پردازند. به عقیده اینان مبنای پیدایش این علم در آخرین روزهای حیات نبی مکرم (ص) است که دو مسأله مهم پیش آورد که همین دو، موجب شد بعدها کلام آغاز گردد. یکی مسأله لشکرکشی اسامه بن زید، که پیامبر (ص) چندین بار با صراحت و تأکید فرمودند که ابوبکر و عمر باید تحت امر او روانه جنگ شوند و علی (ع) در مدینه بماند و ابوبکر و عمر گفتند در حالیکه حال پیامبر (ص) وخیم است یارای جدایی ندارند و مسأله دوم دوات و کاغذ خواستن وجود مقدس پیامبر (ص) است که باز فردی گفت «همانا پیامبر (ص) هذیان می‌گوید». این مسأله سئوالاتی را پیش آورد که آیا پیامبر (ص) اجتهاد می‌کردند یا هر چه که می‌فرمودند وحی بود؟ آیا در حیات ایشان می‌شد که در مقابل نص، اجتهاد کرد؟ آیا اساساً اجتهاد در برابر نص جایز است؟ آیا جانشینی منصبی است الهی یا مردم باید تصمیم بگیرند؟ آیا بیان پیامبر (ص) بر جانشینی علی (ع) حکم خداست یا امری ارشادی است؟ آیا نصب امام بر خدا واجب است یا نه؟ و سئوالات دیگری ک بزرگان قوم باید بدانها پاسخ می‌دادند (بدون آنکه هنوز علم مدونی شکل گرفته باشد) و همین پاسخها بعداً علمای قوم را به اصحاب حدیث و قدریه تبدیل نمود و برخی که پاسخ آنان را قانع کننده نمی‌یافتند راه دیگری را برگزیدند و به این ترتیب فرق مختلف پدید آمدند.

اما اگرچه نمی‌توان منکر تأثیر شرایط اجتماعی و فکری در پیدایش علم کلام شد (که در هیچ علمی نمی‌توان این امر را انکار نمود) اما به همین شکل نمی‌توان منکر شد که قبل از زمان رحلت رسول اکرم هم چه بسیار سئوالات که وجود داشت. پس چرا به آنجا و آنها بر نگریدیم و منشاء کلام را آنجا جستجو نکنیم؟ حقیقت این است که اگرچه به نحو دقیق نمی‌توان نقطه آغاز هیچ علمی را مشخص نمود همه علوم ریشه در فطرت حقیقت جوئی سیری ناپذیر انسان دارند. ولی

آنطور که در تاریخ علوم اعتبار می‌کنند، همواره ی نقطه برجسته را زمان آغاز یک علم فرض می‌کنند تا بتوانند نظامی قابل دفاع به آن علم و نحوه گسترش و توسعه‌ای که یافته است بدهند. مثل منطق که زمان تدوین آن توسط ارسطو را آغاز آن دانسته‌اند و حال آنکه چه بسیار مباحث منطقی که قبل از ارسطو نیز سابقه داشته است. خلاصه آنکه از آن موقع که پراکندگی بحثها از بین رفت و همه آنها تحت عنوانی واحد و برای دفاع از معارف اسلامی جمع شدند علم کلام آغاز شد و هر آنچه که بعدها اتفاق افتاد در توسعه و تنقیح آن بود و هم اکنون نیز چنین است.

ابن اثیر زمان واقعی پیدایش این علم را آغاز خلافت حضرت علی (ع) و در واقع ماجرای کشته شدن عثمان می‌داند^(۱۰) و پیدایش حکومت اسلامی و ایجاد هرج و مرج اعتقادی را نیز نقطه اوج این علم می‌شمارد. اما ابن المرتضی در طبقات المعترزه زمان شروع این علم را آن‌گاه می‌داند که مسلمانان با ملل یهود نصاری و زرتشتی و مانوی و بودایی و صائبی روبرو شدند و ناچار به دفاع از دین خود گشتند.^(۱۱) وی حکومت بنی عباس را عامل مهم در پیدایش و توسعه این علم به حساب می‌آورد. محمد جواد مغنیه، نویسنده نو پرداز عرب عقیده ای دارد که با بسیاری از متقدمین در تعارض است. به عقیده او^(۱۲) مسلمین بعد از وفات نبی مکرم (ص) در اصول و فروع اختلاف پیدا کردند. وی ریشه این اختلافات را عقاید و اصولی می‌داند که شأن آنها ایمان و یقین است نه نظر صرف و لقلقه زبان.

مرحوم استاد مرتضی مطهری با تأکید بر این نکته که زمان دقیق شروع این علم را نمی‌توان تعیین کرد، نیمه دوم قرن اول هجری را زمان مشهور می‌دانند که در آن بحثهایی راجع به جبر و اختیار، عدل الهی، تنزیه و تشبیه در میان مسلمانان رواج یافته بود.^(۱۳) ایشان در همین مورد تصریح دارند که بحث استدلالی درباره اصول اسلامی از خود قرآن آغاز شده و در سخنان رسول اکرم (ص) و خصوصاً امیرالمؤمنین (ع) تعقیب و تفسیر شده است و خصوصاً در شیعه با استناد و اتکاء به

اقوال معصومین (ع) بحث کلام از عمق و گستردگی خاصی برخوردار است. مرحوم ملا عبدالرزاق لاهیجی نظر تفتازانی از کتاب شرح العقایه النسفیة را در پیدایش علم کلام متذکر شده و از قول وی شروع مسأله را به بحثی که میان تعدادی از صحابه درگرفته بود و در آن مجلس و اصل بن عطا به حالت قهر جماعت را ترک کرد و فرقه معتزله بنا نهاده شد، می‌کشاند و ضمن بر شمردن فرقه معتزله به عنوان اولین انحراف در دین به شرح و بسط مطلب می‌پردازد. (۱۴) لاهیجی پس از این نظر خود را مطرح کرده است که بر اساس آن شروع واقعی علم کلام از بعد شهادت امیرالمؤمنین (ع) بوده است. (۱۵) در این میان ابن خلدون بیان جالبی دارد. وی بعد از آنکه کل عالم را وابسته به اراده حق بر می‌شمارد و می‌نویسد: «خرد ذره ای از ذرات هستی است که به خواست خداوند پدید آمده است و از اینجا می‌توان به اندیشه غلط و نادرست کسانی که در اینگونه موارد خرد را بر سمع رجحان می‌بخشند پی برد و کوته نظری و تباهی رأی آنان را دریافت..... عجز ادراک خود نوعی ادراک است» (۱۶) به عقیده وی کلام چیزی جز فهم راستین از اسلام نیست. ابن الندیم هم آغاز کلام را در پیدایش معتزله می‌داند. (۱۷)

دکتر سید حسین نصر ضمن آنکه پیدایش علم کلام را به دلیل مواجهه با علمای مسیحیت می‌داند، معتزله را اولین فرقه کلامی جهان اسلام معرفی می‌کند. (۱۸) این عقیده در مقابل نظر مرحوم لاهیجی در شوارق است که قبلاً بدان اشاره شد. آنچه که در مجموع می‌توان اظهار نمود اینکه ریشه اصلی پیدایش علم کلام در خود قرآن کریم و سنت نبوی (ص) است. با اینحال زمان رحلت رسول گرامی (ص) و خصوصاً مسأله جانشینی را می‌توان نقطه عطفی در توجه بیشتر به مجموعه مسائلی دانست که امروز علم کلام نامیده می‌شوند.

جایگاه علم کلام در میان سایر علوم :

آنچه تا کنون ملاحظه کردید در بیان موضوع، تعریف و نحوه پیدایش این علم بود. اینک اهمیت این علم در مقایسه با سایر علوم و جایگاه آن در طبقه بندیهای که از علوم مختلف داده شده است می‌پردازیم.

در اینجا هم شاهد اختلاف نظرهای جدی میان صاحب نظران و علما هستیم، ولی می‌توان قضاوت نهایی را با التفات به آنچه خواهد آمد بدست آورد. برخی از بزرگان کلام را در زمره علوم رسمی آورده‌اند، برخی در استقلال آن تردید نموده و برخی چون غزالی اساساً آن را بدعت و مایه انحراف دانسته‌اند. غزالی در کتاب احیاء علوم الدین بعد از دسته بندی تمام علوم زمان خود و ذکر اینکه کدام ممدوح است و کدام مذموم و یا کدام واجب است و کدام مستحب و غیر ذلک، کلام و فلسفه را مورد حمله قرار می‌دهد^(۱۹) و استدلال می‌کند که آنچه در قرآن مجید و اخبار آمده کافی است و مباحث کلامی را یا تکرار همانها می‌داد و یا معارض و خارج از آنها که در صورت اخیر آنها را مجادله مذموم یا مشاغبه می‌نامد. مولی محسن فیض کاشانی (ره) دانشمند بزرگ اسلام در کتاب شریف المحجة البيضاء که تهذیبی است بر احیاء العلوم پس از ذکر نظر غزالی، تقریباً همه آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند و نقش عقل را چه در فلسفه و چه در کلام در تفسیر و توضیح صحیح از دین می‌نمایاند.^(۲۰)

معلم ثانی، ابونصر فارابی در کتاب احصاء العلوم، علم کلام را بررسی نموده و تفاوت آن با فقه و روشهای مختلفی را که متکلمین برگزیده‌اند شرح می‌دهد.^(۲۱) اما دانشمند بزرگ اهل سنت، ابن خلدون، تقسیم بندی خاصی دارد. جالب آنکه وی علم کلام را به عنوان یکی از علوم رسمی و مستقل پذیرفته، ولی در تقسیم بندی خود آن را در گروه علوم نقلی قرار داده است. برخی این برداشت ابن خلدون را ناشی از تسلط وی به مجموعه وقایعی که تا آن تاریخ در جهان اسلام رخ داده بود

می‌دانند و معتقدند که نقلی دانستن کلام به دلیل گرایشی است که فرق کلامی به سوی اخبار پیدا کرده بودند. خوارزمی نیز در کتاب نفیس مفاتیح العلوم کلام را علمی مستقل دانسته و در باب دوم مقاله اول به شرح و تفسیر آن پرداخته است. نوبختی متفکر بزرگ شیعه در کتاب فرق الشیعه کلام را علم مستقلی معرفی کرده است، ضمن اینکه اساساً اشاعره و معتزله را جزء متکلمین به حساب نمی‌آورد. در مقابل شهرستانی که از بزرگترین علمای اهل سنت است برای کلام جایگاه رفیعی قائل شده و مفصلاً به توضیح آراء اشاعره و معتزله پرداخته است. (۲۲) نظر اخوان الصفا نیز در این مورد قابل تأمل است. این گروه که در قرن چهارم شکل گرفت آراء خاصی درباره علوم دارد. رسائل آنان که در چهار مجله به چاپ رسیده از آثار قابل ملاحظه در تحقیق است. در جلد اول تقسیم بندی این گروه از علوم آمده است. جالب آنکه در این تقسیم بندی به هیچ وجه از کلام و متکلم نامی به میان نیامده است. آنان فلسفه و حکمت را قبول داشته و به تفصیل بررسی نموده‌اند، ولی حتی از ذکر کلام هم پرهیز نموده‌اند. (۲۳) این میزان از بی توجهی به کلام خود جای بحث دارد. در مقابل این گروه، علی بن میثم البحرانی، کلام را اشرف علوم، که همه علوم دیگر بدان محتاج هستند و انسان بدون آن رستگار نخواهد شد، خوانده است. (۲۴) قطب‌الدین شیرازی هم راه میانه‌ای برگزیده کلام را ضمن فلسفه معتبر شمرده است. (۲۵) اما آراء احمد بن حنبل و شافعی نیز جالب توجه است. این دو با استناد به حدیث و کافی دانستن آن کلام را رد کرده‌اند. حنبل می‌گوید: «من صاحب کلام نیستم و مذهب من حدیث است» (۲۶). و شافعی چنین می‌آورد: «علم به کلام جهل و جهل به کلام علم است» (۲۷) این تیمیه نیز در مقابل علم کلام ایستاده و آن را انکار می‌نماید. (۲۸)

همانطور که مشخص است اختلاف آراء و اقوال درجه و جایگاه علم کلام در میان سایر معارف بسیار زیاد و گسترده است. برخی از این اختلافات مبنایی و برخی

دیگر روشی اند. ولی آنچه مسلم است اینکه اهمیت علم کلام و نقش آن در توسعه علوم دیگر و خصوصاً مجموعه معارف دینی بسیار مشخص و بارز است. شاید با بحث در مورد موضوع این علم که در ذیل بدان خواهیم پرداخت بتوان بتوان در مورد جایگاه این علم اظهار نظر دقیق تری ارائه نمود.

موضوع کلام :

همانگونه که قبلاً توضیح داده شد، در اینکه علم مستقلی است و موضوعی واقعی دارد یا نه؟ و اینکه موضوع این علم را چگونه می توان تشخیص داد، بحث بسیار است. متقدمین هر کدام در این جهت مطالب مهم و دقیقی را مطرح نموده اند. ما در این قسمت بحث را با ذکر آراء مرحوم استاد مطهری آغاز می کنیم تا بتوان آراء دیگر بزرگان را دقیق تر و بهتر مزرد قضاوت قرار داد. ایشان چنین می فرمایند: «در کتب منطق و فلسفه بحثی است راجع به اینکه هر علمی موضوعی خاص دارد و تمایز مسائل هر علمی از مسائل دیگر علوم به حسب تمایز موضوعات آن علوم است. البته این مطلب درستی است. علومی که مسائل آنها وحدت واقعی دارند چنین است، ولی مانعی ندارد که علمی داشته باشیم که وحدت مسائل آنها اعتباری باشد. موضوعات متعدد و متباین داشته باشد و یک غرض و هدف مشترک منشأ این وحدت اعتبار شده باشد. علم کلام از نوع دوم است، یعنی وحدت مسائل کلامی وحدت ذاتی و نوعی نیست، بلکه وحدت اعتباری است. از اینرو ضرورتی ندارد که در جستجوی موضوع واحدی برای علم کلام باشیم. علومی که وحدت مسائل آنها ذاتی است، امکان ندارد که از نظر مسائل متداخل باشند، یعنی برخی مسائل میان آنها مشترک باشد. ولی علومی که وحدت آنها اعتباری است و یا یک علم که وحدت مسائل اعتباری است با علمی دیگر که وحدت مسائلش ذاتی است، هیچ مانعی ندارد که از نظر مسائل متداخل باشند. علت تداخل مسائل

فلسفی و کلام یا مسائل روان شناسی و کلام و یا مسائل اجتماعی و کلام همین امر است. برخی از علمای اسلام در صدد بر آمده‌اند برای علم کلام موضوعی و تعریفی بیابند. نظیر موضوع و تعریفی که برای علوم فلسفی است. نظریات مختلفی در این زمینه ابراز کرده‌اند و این اشتباه است، زیرا موضوع مشخص داشتن مربوط است به علمی که مسائل آن وحدت ذاتی دارند، اما علمی که مسائل آنها وحدت اعتباری دارند نمی‌توانند موضوع واحدی داشته باشند.^(۲۹)

اما همانطور که ملاحظه شد، بسیاری از علما یا به خطا یا به سهو در صدد یافتن موضوعی واقعی برای کلام بر آمده‌اند. عضدالدین ایجی، موضوع علم کلام را معلوم (آنچه علم بدان تعلق بگیرد خواه موجود یا معدوم) از این حیث که اثبات عقاید دینی بدان وابسته است میدانند.^(۳۰)

معتزله، به نقل از شیخ طوسی (ره)، تکلیف را موضوع این علم دانسته‌اند.^(۳۱) و ابن خلدون نیز به طور کلی از قول متکلمین داشتن عقاید ایمانی را به عنوان موضوع کلام ذکر می‌کند.^(۳۲) اما کاملترین اقوال متعلق به ملا عبدالرزاق لاهیجانی (ره) است که در کتاب شوارق الالهام، بحث مفصلی راجع به عقاید مختلف در این باب نموده و در نهایت نظر خود را اینطور عنوان می‌نماید که فی الواقع، هیچ فرقی بین کلام و علم الهی به حسب موضوع موجود ندارد و موضوع هر دو علم موجود بماهو موجود است.^(۳۳)

روش علم کلام:

توجه به این مطلب هم اهمیت بسیار دارد، چرا که بسیاری از علما را اعتقاد بر این است که آنچه کلام را از سایر علوم ممتاز می‌سازد، روش آن علم است نه موضوع آن.

ابی الصلاح الحلبی در کتاب خود که مورد تأیید بسیاری از بزرگان شیعه هم قرار

گرفته است مبنا و پایه کلام را بر اساس روش عقلانی و استدلالی می‌شناسد و در جای جای کتاب خود بر لزوم شیوه استدلالی صرف که شبیه روش فلسفه است تأکید می‌نماید.^(۳۴) خود وی در مباحث کتاب به قبح تکلیف مالایطاق و نیز وجوب ارسال رسل و یا حسن و قبح عقلی اشاره نموده و همه آنها را با شیوه و استدلالی اثبات می‌نماید. حاج ملاهادی سبزواری (ره) نیز در این مورد چنین می‌فرماید: «متصدیان شناسایی حقایق موجودات، طوائفی می‌باشند. گروهی تحقیق حقایق را منحصر دانند به فکر، گروهی به ریاضت و کشف. دسته دوم عرفا و صوفیه‌اند. دسته اول یا مقیدند که موافق شرع باشد و ایشان متکلمین اسلامی هستند و یا به موافقت انبیاء (ع) مقید نیستند. ایشان فلاسفه مشاء می‌باشند. دسته‌ای که جمع بین ریاضت و برهان کرده‌اند، حکمای اشراقند.»^(۳۵) شیخ طوسی (ره) که از متکلمین به ملیون یاد می‌نماید. روش کلام را اتکاء به روحی الهی و گفتار پیامبران (ع) و باطل دانستن بقیه روشها می‌داند.^(۳۶) اما نظر فارابی در این باب بسیار قابل توجه است. معلم ثانی که در تنظیم و تنسیق علوم شهره است، در احصاء العلوم، بعد از دسته بندی علوم مختلف زمان خود به ذکر روشهای بکار گرفته شده در آنها می‌پردازد و بحثی تقریباً مفصل در این زمینه دارد که مطالعه آن بسیار مفید است. وی در آنجا تأکید می‌کند که گروهی از متکلمان عقیده دارند که جانبداری آنان از شرایع باید در این گفتار خلاصه شود که آراء شرایع و تمام دستورهای آن را نمی‌توان با آراء و ادراک عقول انسانی سنجید، زیرا مرتبه و مقام آنها برتر است، چون شرایع از طریق وحی الهی بدست آمده و اسرار الهی در آنها نهفته است. اسراری که خردهای انسانی از درک و رسیدن به آنها فرو می‌مانند.

وی بعد از این توضیح تمسک به وحی و اخبار را در نظر این گروه تنها راه رسیدن به حقیقت ذکر می‌کند. فارابی سپس می‌افزاید که گروه دیگری از متکلمین بر آنند که برای تأیید شریعت باید نخست با الفاظ خود واضح شریعت به تجسم صورتی از آن

پردازند و سپس به محسوسات و مشهودات و معقولات توجه کنند و بهر تقدیر باید طوری عمل کنند که شریعت به هر صورت حفظ گردد. حال اگر این امر مستلزم تأویل و حتی تفسیر به رأی هم باشد مانعی ندارد. (۳۷) فارابی به دنبال این توضیحات نظرات گروه‌های دیگری از متکلمین را نیز یادآور شده و به نقد و بررسی آنها می‌پردازد. مرحوم عبدالرزاق لاهیجی، پیرو اعتقادی که در تعریف علم کلام و ذکر موضوع آن ارائه نمود، روش کلام راهم همچون روش حکمت، برهان و عقل می‌داند که در موضوعات مشخص شده ای تجلی می‌نماید. (۳۸)

بدین ترتیب در مجموع می‌توان چنین گفت علم کلام که وظیفه اصلی خود را دفاع از دین و مسائلی که در آن آمده است می‌داند، ناگزیر از قبول اعتبار استدلال و برهان در دستیابی به حقایق است و استناد صرف به ظاهر آیات و روایات هیچگاه نمی‌تواند وافی به مقصود باشد. گواه بر این ادعا، انحرافی است که نهایتاً برخی از متفکرین که بر تشبیه و تجسیم قائل بودند بدان رسیدند و سراسر دین را با برداشتهای غلط به دیگران نمایاندند. آنچه مهم است نه اعتقاد به استدلال، که التزام به لوازم آن است. متمایز میان متکلمین غالباً در این مورد است و نه در اصل استفاده از روش عقلانی. فایده علم کلام هم که به توضیح آن خواهیم پرداخت از همین مسأله نشأت می‌گیرد. شناخت استدلالی، به عبارتی شناخت صحیح دین می‌تواند زمینه ساز تعالی فرد و جامعه گردد و کلام در بسیاری موارد در این مهم توفیق داشته است.

فایده علم کلام :

شاید بتوان فایده این علم را از میان مباحثی که تا کنون مطرح شده است، بدست آورد. با اینحال پرداختن به این مسأله نیز می‌تواند مکمل بحثهای سابق باشد. در میان متکلمین نظرات مختلفی ابراز شده است و برخی از آنان کلام را

صرفاً جهت مقابله با حضم جایر می‌دانند. مثل غزالی و ابن خلدون که بدین ترتیب کلام علمی است در جهت اثبات موضوعات دین اسلام و شکست دادن مخالفین و برخی نیز برای این علم استقلال قائلند و آنرا صرفاً برای مقابله و مواجهه با مخالفین مفید نمی‌بینند. مرحوم عبدالرزاق لاهیجی که از مدافعان سرسخت علم کلام است (اگرچه تفسیر خاصی از آن دارند) در شوارق توضیحات مبسوطی در این باب دارند.^(۳۹) عضدالدین ایجی هدف این علم را آن می‌داند که متعلم را از مرحله تقلید به مرحله یقین برساند. وی در عین حال اضافه می‌کند که احتجاج با مخالفین و خارج کردن عقاید اسلامی از تزلزل و رفع شبهات نیز از جمله فواید این علم است. عضدالدین ایجی علم کلام را زمینه پرداخت به اصول و تفسیر و فقه می‌داند و معتقد است بدون کلام اساساً نمی‌توان به بحث درباره این علوم پرداخت^(۴۰).

یکی از فواید علم کلام در اقوال مذکور در بالا مستقیماً بدان اشاره نشد، نقشی است که این علم در بسط و توسعه فلسفه داشته است. این عقیده بسیار شایع بود و هست که فلسفه بدلیل اتکایی که به عقل دارد، در موارد بسیاری در مقابل دین قرار می‌گیرد. کم نیستند افرادی که فلسفه را مهمترین عامل بدعت‌گذاری در دین دانسته‌اند. اما فلسفه، هرچه که باشد، به نیروی استدلال ادعاهایش را مطرح نموده است. متکلمین برای مقابله با این طرز فکر چاره‌ای نداشتند که یا با توسل به زور از پیشروی آنان جلوگیری بعمل آورند و یا با توسل به ادله‌ای که در پی اثبات مسائل مأخوذ از ظاهر دین بود به مقابله با آن برخیزند. این عامل موجب غنای کلام و پیشرفت قابل ملاحظه آن شد. در این حال همین پیشرفت معارف اسلامی (دینی) نداشت. در واقع می‌توان گفت که هم کلام، هم فلسفه از این باب مدیون یکدیگر هستند.

فرق کلام با فقه و فلسفه :

آنچه در باب موضوع و روش کلام گفته شد، اجمالاً تفاوت آن را با سایر علوم مشخص می‌کند. اما هم به دلیل وابستگی این علم به حفظ موضوعات مذکور در قرآن مجید و هم به دلیل ارتباطی که با عقل و استدلال دارد و نیز از آنجا که بسیاری غایت این علم را ادای تکلیف دانسته‌اند، شبهاتی درباره تمایز واقعی میان کلام با فقه و فلسفه وجود دارد که مناسب است به نحو مستقل در این موضوع بحث شود. فارابی در تمایز میان کلام و فقه می‌نویسد: «صناعت کلام غیر از علم فقه است. زیرا فقیه با آراء و افعالی سروکار دارد که واضح شریعت صریحاً آنها را بیان کرده است. فقیه این مسائل قطعی را اصل قرار می‌دهد تا دیگر احکام لازم را از آنها استنباط کند. ولی متکلم از عقایدی جانبداری می‌کند که فقیه آنها را به عنوان اصول بکار می‌بندد، بدون آنکه چیزهای دیگری از آنها استنباط نماید. پس اگر شخصی بر این هر دو صنعت مسلط باشد او فقیه متکلم است، یعنی چون می‌تواند از شریعت جانبداری کند متکلم است و چون قادر است که به استنباط فروع از اصول پردازد، فقیه است.»^(۴۱) مرحوم لاهیجی در شوارق با ذکر نظر صاحب کتاب مقاصد به شرح و تفسیر آن می‌پردازد^(۴۲) و از ظاهر عبارات پیداست که ایشان هم همان رأی را پذیرفته‌اند. رأیی که شباهت زیادی به نظر فارابی دارد. مرحوم ملاحسین فیض در اثر گرانقدر خود، در بحث نقد و کلام و به خصوص در ریشه یابی لغت فقه کار بزرگی انجام داده‌اند.

نویسنده بزرگوار با ذکر این مطلب که پنج اصطلاح فقه، علم، توحید، تذکیر، حکمة در فهم صحیح مطلب باید مورد بحث قرار گیرند، به بیان رأی خویش می‌پردازد و در هر قسمت توضیحات مبسوطی را با استناد به آیات و روایات می‌آورد.^(۴۳) ایشان در همین بحث است که تفکیکی میان نوع استفاده از استدلال و عقل در کلام و فلسفه دارند و تفاوت واقعی فقه و کلام را نیز در مورد مسأله تکلیف

بیان می‌نمایند.

و اما در تفاوت میان کلام و فلسفه بحث مهم‌تر و پیچیده‌تر است. خاصه آنکه از زمان مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی، کلام و فلسفه به مقدار زیادی به هم نزدیک شدند تا آنجا که بعضی اعتقاد دارند پس از آن ما دیگر دو علم متفاوت با دو عنوان کلام و فلسفه نداریم، بلکه کلام اسلامی کاملاً استدلالی شده و از آنجا که دریافتن حقیقت تعارضی میان عقل، نقل و دل نیست. این علم جدید (کلام اسلامی) هم نیات متکلمین را برآورده ساخته و دفاع از اصول دین را به نحو شایسته‌ای بر عهده گرفته است و هم با رأی فلاسفه که مخالفت با برهان را نپذیرفته و هرچه را که به این صورت باشد تأویل می‌نمایند، سازگار است. برای آنکه بتوان به نحو دقیقی در این مورد اظهار نظر نمود، بهتر است به آراء بزرگان مراجعه کرد. مرحوم لاهیجی که معتقد به قرابت بسیار زیاد این دو علم است، در توضیح مطلب می‌فرماید که (۴۴) عقل در تحصیل معارف الهی استقلال تمام دارد و توقفی در این امور به ثبوت شریعت ندارد سپس می‌افزاید تحصیل معارف حقیقی که لاجرم با نفس الامر و نیز شریعت است، از راه دلایل برهانی که منجر به بدیهیات می‌گردند، کار فلسفه و حکمت است. ایشان تصریح دارند که عقلاً تعارض میان یافته‌های برهان و آنچه که دین فرموده محال است و تنها باید به این نکته توجه داشت که فلسفه از آغاز این موافقت را در اثبات مسأله حکمی دخالت نمی‌دهد و ثبوت آن را بر این تطابق متوقف نمی‌نماید و در این شرایط چنانچه مخالفتی میان مسأله حکمی که به برهان صحیح اثبات شده و قاعده شرعی ظاهر شود، تأویل قاعده شرعی را واجب می‌شمارد. مرحوم لاهیجی سپس به ذکر مثالهایی در اثبات ادعایش می‌پردازد و استدلال حکما را در اثبات قدن زمانی عالم مطرح می‌کند و یا مسأله بسیار جنجالی نفی علم خداوند متعال به جزئیات را که هنوز هم در میان متکلمین مورد بحث و مناقشه است را نام می‌برد.

مرحوم لاهیجی پس از این به توضیحی در مورد کلام پرداخته و می‌فرماید علم کلام، بر دو وجه اعتبار شده، یکی کلام قدما و دیگر کلام متأخرین و بعد چنین می‌آورد: «اما کلام قدما صناعتی باشد که قدرت بخشد بر محافظت اوضاع شریعت به دلایلی که مؤلف باشد از مقدمات مسلمه و مشهور در میان اهل شرایع، خواه منتهی شود به بدیهیات و خواه نه، و این صنعت را مشارکتی با حکمت نبود، نه در موضوع و نه در دلایل، نه در فایده..... و قدمای اهل اسلام را حاجت به این صنعت از دو جهت بوده، یکی محافظت عقاید شرعیه از تعرض اهل عناد و دیگری اثبات مقاصد هر فرقه از فرق اهل اسلام..... و این طریقه (طریقه دوم) در اسلام به سبب آن شیوع یافت که مردم ائمه دین را که خداوند تعالی به جهت هدایت عباد و محافظت بلاد اختیار نموده، ضایع و محمل گذاشتند در تمشیت امور خود محتاج شدند به تربیت طبقه علماء که در حقیقت جهال و ارباب ضالانند و به حمایت ایشان این طریقه مسلم اهل اسلام گشت و این کلام متأخرین است و این صناعتی است که قسیم حکمت است و با حکمت در موضوع و غایت مشارک و در مبادی و مقدمات ادله و قیاسات مخالف.»^(۴۵) لاهیجی (ره) پس از این به نقد این نوع دوم کلام پرداخته و دلایل بطلان آن را تبیین می‌نماید و سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌فرماید: «و از آنچه گفتیم روشن شد که طریق تحصیل معرفت به نوعی که مشوب به تقلید نبود منحصر در طریقه برهان است و بنای دلایل بر مقدمات یقینیه، خواه حکمت نام کنند و خواه کلام..... بلکه متبع در طریق تحصیل معارف، محض برهان و مجرد حصول یقین است. پس نه متکلم بودن لازم است نه فلسفی بودن. ناچار بلکه مؤمن موحد باید بود و اعتماد در عملیات به نظر صحیح و در عملیات بر شرعیت حقه باید داشت و اگر مستعد کمال حقیقی نباشد تقلید کاملان حقیقی از دست نباید گذاشت.»^(۴۶) و اما نظر ابن خلدون در این مورد چیست؟ آلبرت نصری در کتابی که نگاشته در آن با ارجاع به اسناد و مدارک

نظریه‌ای را به ابن خلدون نسبت می‌دهد. به روایت او ابن خلدون نیز کلام را دو قسمت می‌دانسته و کلام متقدمین را که برای دفاع از دین و اصول آن شکل گرفته بود، علمی غیر مستقل و تنها برای احتجاج با مخالفین بشمار می‌آورده است و اما کلام متأخرین نزد وی با فلسفه آمیخته و به انحراف کشانده شده است. در مورد کلام متقدمین هم به نظر ابن خلدون دیگر نیازی به فراگیری و تعلین آن نبود، چرا که دیگر ملحدان و بدعتگذاران منقرض گشته و آنچه را پیشوایان اهل سنت نوشته بودند آنان را کفایت می‌کرد. (۴۷)

دکتر حسین نصر هم در مورد رابطه فلسفه و کلام در کتاب علم و تمدن در اسلام، فصلی تحت عنوان تعارض فلسفه و کلام باز نموده و در آن به بحث درباره ریشه‌های تاریخی و فکری اختلاف این دو علم می‌پردازد و تذکر می‌دهد که نظرات ابن سینا در تفکر شیعی مورد استقبال قرار گرفت، ولی اهل سنت به دلیل تعارض آن با وحی آن را کنار گذاشتند. از نظر اینان غایت کلام حمایت از اصول دین در مقابل تهاجم بیگانگان و خصوصاً علمای مسیحی بود که با حربه منطق یونانی خود را مسلح کرده بودند. (۴۸) به عقیده دکتر نصر گسترش کلام اشعری از تأثیر استدلال‌گری در اسلام جلوگیری کرد و سرانجام به کمک تصوف، نیرومندی آن را از بین برد. به قول نویسنده: «آن کس که سرنوشت او را مأمور ویران کردن فیلسوفان و در عین حال برقرار کردن توافقی میان عناصر ظاهری و باطنی در اسلام کرده بود، ابو حامد محمد غزالی است.» (۴۹)

مطالبی که ملاحظه کردید خلاصه‌ای بود راجع به علم کلام و نحوه پیدایش، توسعه و تثبیت آن که در آن موضوع و روش و فایده این علم نیز با مراجعه به آراء بزرگان مورد بررسی قرار گرفت. واضح است که هنوز راه بسیاری برای روشن نمودن زوایای تاریک این بحث باقی مانده است که ان شاء... به همت علماء و صاحبان فضل و نظر طی خواهد شد.

پانوشتها

- ۱- مقدمه منظومه حکمت.
- ۲- شرح عقاید نسفی، ج ۱، ص ۱۲
- ۳- شرح المواقف، ج ۱، ص ۵-۳۴
- ۴- کشاف اصطلاحات الفنون، ص ۲۳ و ۲۲، تهانوی
- ۵- مقدمه تاریخ، ص ۴۵۸ و ۴۶۷
- ۶- مقدمه کتاب تمهید الاصول، ص ۲۳
- ۷- شوارق الالهام، ص ۵-۲
- ۸- التعریفات، ص ۲۶۲
- ۹- آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان، ص ۹ و ۱۰
- ۱۰- الکامل، ج ۳، ص ۱۲۹ - ۱۱۵

- ۱۱- طبقات المعتزله، ص ۲۱ - ۱۶
- ۱۲- شیعه، الحاکمون، ص ۱۲
- ۱۳- آشنایی با علوم اسلامی، کلام و زمان، ص ۱۳ و ۱۱
- ۱۴- شوارق الالهام، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ۴-۵
- ۱۵- گزیده گوهر مراد، ملاعبدالرزاق لاهیجی، ترجمه صمد موحد، ص ۲۳ - ۲۰

- ۱۶- مقدمه ابن خلدون، فصل دهم، باب ششم، کتاب اول
- ۱۷- الفهرست، ص ۱ و ۲
- ۱۸- علم و تمدن در اسلام، ص ۲۹۵ - ۲۹۴
- ۱۹- احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۳ - ۳۵
- ۲۰- المحجة البيضاء، ص ۷۲ - ۶۹

- ۲۱- احصاء العلوم ، فصل پنجم ، ص ۱۱۹ - ۱۱۳
- ۲۲- توضیح الملل و النحل ، ج ۱ ، ص ۱۵ - ۷
- ۲۳- رسائل اخوان الصفا و خلائان الوفا ، ج ۱ ، ص ۲۷۵
- ۲۴- قواعد المرام فی علم الکلام ، ص ۲۰ - ۱۹
- ۲۵- درة التاج ، ص ۱۶۵ - ۱۶۳
- ۲۶- طبقات المعتزله ، ابن المرتضی ، ص ۱۲۵
- ۲۷- کشف الاسرار ، میبدی ، ج ۳ ، ص ۲۴۲
- ۲۸- التوسل والوسیله ، ص ۴۷ - ۴۶
- ۲۹- آشنائی با علوم اسلامی ، کلام و عرفان ، ص ۱۷ - ۱۶
- ۳۰- المواقف ، ج ۱ ، ص ۴۳ - ۴۲
- ۳۱- مقدمه تمهید الاصول ، شیخ طوسی (ره) ، ترجمه عبدالمحسن مشکوة
الذینی ، ص ۱۲
- ۳۲- مقدمه ابن خلدون ، فصل دهم از باب ششم کتاب اول
- ۳۳- شوارق الالهام ، ص ۱۱ - ۵
- ۳۴- تقریب المعارف ، ص ۳۳
- ۳۵- مقدمه منظومه حکمت ، حاج ملاهادی سبزواری
- ۳۶- تمهید الاصول ، ترجمه دکتر مشکوة الذینی ، ص ۲۴
- ۳۷- احصاء العلوم ، ترجمه آقای خدیو جم ، ص ۱۱۹ - ۱۱۵
- ۳۸- شوارق الالهام ، ص ۵
- ۳۹- شوارق الالهام ، ص ۱۲ - ۱۱
- ۴۰- شرح المواقف ، ج ۱ ، ص ۵۳ - ۵۲
- ۴۱- احصاء العلوم ، ترجمه آقای خدیو جم ، ص ۱۱۴
- ۴۲- شوارق الالهام ، ص ۴

- ۴۳- المحجة البيضاء، ص ۸۸ - ۸۱
- ۴۴- گزیده گوهر مراد، لاهیجی، ترجمه آقای موحد، ص ۱۷
- ۴۵- گزیده گوهر مراد، ملا عبدالرزاق لاهیجی، ترجمه آقای موحد، ص ۱۸
- ۴۶- شوارق الالهام، لاهیجی، ترجمه موحد، ص ۱۹
- ۴۷- برگزیده مقدمه ابن خلدون، آلبرت نصری، دکتر شیخ، ص ۳ - ۱۹۲
- ۴۸- علم و تمدن در اسلام، سید حسین نصر، ص ۲۹۶ - ۲۹۴
- ۴۹- علم و تمدن در اسلام، حسین نصر، ص ۲۹۶
- «فهرست منابع»
- ۱- مقدمه منظومه حکمت
- ۲- شرح عقاید نسفی
- ۳- شرح المواقف
- ۴- کشاف اصطلاحات الفنون
- ۵- مقدمه تاریخ
- ۶- مقدمه کتاب تمهید الاصول
- ۷- شوارق الالهام
- ۸- التعریف
- ۹- آشنایی با علوم اسلامی، کلام و عرفان
- ۱۰- الکامل
- ۱۱- طبقات المعتزله
- ۱۲- شیعه، الحاکمون
- ۱۳- گزیده گواهر مراد، ملا عبدالرزاق لاهیجی
- ۱۴- مقدمه ابن خلدون
- ۱۵- الفهرست

- ۱۶- علم و تمدن در اسلام
- ۱۷- احیاء علوم الدین
- ۱۸- المحجة البيضاء
- ۱۹- احصاء العلوم
- ۲۰- توضیح الملل و النحل
- ۲۱- رسائل اخوان الصفا و خلائان الوفا
- ۲۲- قواعد الحرام فی علم الکلام
- ۲۳- درة التاج
- ۲۴- کشف الاسرار
- ۲۵- التوسل و الوسيلة
- ۲۶- المواقف
- ۲۷- تقریرت المعارف
- ۲۸- تمهید الاصول
- ۲۹- برگزیده مقدمه ابن خلدون